

یادداشتی بر «اعلامیه نود و پنج ماده‌ای لوتر»

مصطفی ملکیان

اشاره:

آنچه در پی می‌آید، یادداشتی است از استاد مصطفی ملکیان بر مقاله «اعلامیه نود و پنج ماده‌ای لوتر» که در شماره ۲۸ مجله هفت آسمان منتشر شد.

اگر نهضت پروتستان‌تیزم مسیحی را نوعی اعتراض بدانیم، جای این پرسش هست که شرکت‌کنندگان در این نهضت به چه چیزی اعتراض داشتند و اعراض از چه امری را می‌خواستند. در پاسخ به این پرسش، کتب، رسائل، و مقالات بسیار پرشماری به قلم موافقان و مخالفان این نهضت طبع و نشر یافته‌اند؛ و غرض این یادداشت گزارش مفاد آن مکتوبات نیست. آنچه در این جا می‌آید فقط حاصل مطالعه بخشی از آن مکتوبات است که با تأملات شخصی نگارنده در آمیخته و در ذهن و ضمیر او نشست و رسوب کرده است. می‌توان موارد اعتراض نهضت پروتستان‌تیزم بر آیین کاتولیک رومی را به عنوان مصادیق جزئی و خرد سه اعتراض کلی و کلان دانست: اعتراض نخست این‌که آیین کاتولیک رومی، در مقام نظر از آموزه‌های واقعی و اصیل عیسی مسیح (ع) به دور افتاده است؛ اعتراض دوم این‌که این آیین ربط و نسبت خود را با زندگی عملی و هر دو زمینه آدمیان از کف داده است؛ و اعتراض سوم این‌که روحانیانی که پاسدار این آیین‌اند به انواع بدسگالی‌ها و کژرفتاری‌ها و تبهکاری‌ها گرفتار و آلوده شده‌اند و صلاحیت جانشینی و سخنگویی عیسی مسیح (ع) را ندارند.

اینک توضیحی در باب هر یک از این سه اعتراض:

اعتراض نخست، در واقع، به پاکی و خلوص خود دین تاریخی و نهادینه ناظرست و ناشی از این دغدغه که این پاکی و خلوص، که چیزی جز مطابقت دقیق و موبه موی دین تاریخی و نهادینه با آموزه‌های بنیانگذار دین نیست، به تدریج و نرم‌نرمک راه زوال پیموده است. آموزه‌های بنیانگذار دین، بر سبیل تمثیل، همچون چشمه آب پاک و زلالی است که در نقطه‌ای برمی جوشد و روان می‌شود و، طبعاً، روانی‌اش جز به این معنا نیست که دم‌به‌دم از نقطه جوشش آغازین خود دورتر و دورتر می‌شود و، البته، این دورشدن همراه است با آمیخته شدن آب پاک نخستین با پسا مواد و زوائد دیگر و کدر و گل‌آلوده شدن آن آب زلال. هرچه آن دورشدن بیشتر، این آمیختگی و کدورت بیشتر. مهم این است که این آمیختگی و کدورت لازمه طبیعی گذر آن آب در بستر خاک آگین و دراز آهنگی است که آب در آن به جریان می‌افتد. اما، بی‌شک، کسانی که فرسنگ‌ها دور از سرچشمه از این آب برمی‌گیرند و می‌نوشند اگر بخواهند که واقعاً از آب سرچشمه برگرفته و نوشیده باشند چاره‌ای جز تعبیه تصفیه‌خانه ندارند تا به کمک آن، آب برگرفته را به پاکی و زلالی آغازین خود بازگردانند و آنگاه از آن بنوشند، وگرنه این آب پر خس و خاشاک را چه نسبت با آن آب زلال و پاک؟ در سرتاسر طول مسیر آب چشمه به وجود این تصفیه‌خانه‌ها حاجت هست و هیچ تصفیه‌خانه‌ای مردم را از سایر تصفیه‌خانه‌ها بی‌نیاز نمی‌کند؛ چون اگر در نقطه‌ای، تصفیه‌خانه‌ای کلی آب چشمه را نیز تصفیه کند، باز، این آب تصفیه شده بر اثر روان شدن دوباره اش پاکی و زلالی خود را از دست می‌دهد و محتاج به تصفیه‌ای مجدد، در نقطه‌ای دیگر، می‌شود، چرا که گذرگاه با آب تصفیه شده همان می‌کند که با آب آغازین می‌کرد. وضع آموزه‌های بنیانگذار دین، در بستر زمان، عیناً مانند وضع آب سرچشمه است، در بستر مکان.

آموزه‌های بنیانگذار دین، در گذرگاه تاریخی خود، با چه مواد و زوائدی مخلوط و مشوب می‌توانند شد؟ می‌توان گفت که، لاقلاً، سه نوع مواد و زوائد می‌توانند پاکی و زلالی آغازین آموزه‌های بنیانگذار دین را از میان ببرند: نوع اول شامل موادی است که از سایر نظام‌های اندیشگی، اعم از دیگر نظام‌های دینی و مذهبی و نظام‌های فلسفی یا عرفانی یا اخلاقی اخذ و اقتباس شده باشند. نوع دوم موادی‌اند که فرآورده فرایند تفسیر

آموزه‌های خود بنیانگذار دین‌اند، اما فرایند تفسیری‌ای که در آن ضوابط و قواعد تفسیر درست رعایت نشده‌اند. بسیاری مفسران و الاهدانانی که با کمال صداقت و جدیت و بدون این‌که سر سوزنی قصد تحریف آموزه‌های دینی را داشته باشند، در پی تفسیر آموزه‌های بنیانگذار دین خودشان بر می‌آیند اما چون از ضوابط و قواعد علم تفسیر بی‌خبرند حاصل کارشان چیزی جز تحریف آن آموزه‌ها نیست. نوع سوم موادی‌اند ساخته‌ خواسته‌های نفسانی مفسران. و این «ساخته‌ خواسته»ها ناشی از خودشیفتگی، پیش‌داوری، جزم و جمودگرایی، تعصب‌ورزی، بی‌مدارایی، کوتاه‌بینی و تنگ‌نظری، خودنمایی، افراط‌گری و گزافه‌پویی، شخصیت‌پرستی، بزدلی، بیدادگری، سنگدلی، ناسپاسی، خودبزرگ‌بینی، تجمل‌پرستی، ناپاک‌دامنی، سوءنیت و بدخواهی، و نفرت‌ورزی مفسران‌اند. هر یک از این امور نفسانی، اگر در مفسر وجود داشته باشد، می‌تواند باعث ورود عنصر یا عناصری بیگانه با آموزه‌های بنیانگذار دین در این آموزه‌ها شود.

اعتراض دوم به کارآمدی و مسئله‌گشایی و مشکل‌زدایی دین تاریخی و نهادینه ناظرست و برخاسته از این رأی است که این دین، اگر هم روزگاری در حل مسائل نظری و رفع مشکلات عملی مردمان توفیق داشته است، امروزه دیگر این توفیق را ندارد. آدمیان، در هر عصری، با یک رشته مسائل نظری و مشکلات عملی مواجهند که، به حق یا نابحق، حل و رفع آنها را از دین انتظار و توقع دارند (و در واقع، این انتظار و توقع، در مورد پاره‌ای از مسائل و مشکلات بحق است و در مورد پاره‌ای دیگر نابحق) و حضور فرهنگی واقعی دین در گرو حل و رفع آنها است. حضور دین یک امر جمعیت‌شناختی و آماری نیست، یعنی به شمار کسانی که، در سرتاسر جهان، به لحاظ شناسنامه‌ای پیرو آن دین محسوب می‌شوند بستگی دارد، بلکه امری فرهنگی است، یعنی قیامش به این است که آن دین در ذهن و ضمیر کسانی حضور داشته باشد، خواه آن کسان اسماً نیز پیرو آن دین به حساب بیایند و خواه نیابند؛ و مقصود از حضور دین در ذهن و ضمیر آدمیان نیز چیزی جز این نیست که باورها، احساسات و عواطف، خواسته‌ها و اراده‌های آنان واقعاً و بجد از آموزه‌ها و فرموده‌های آن دین متأثر باشند. این حضور وقتی حاصل می‌آید که آدمیان ببینند که دین مسائل نظری و مشکلات عملی پیش‌روی آنان را، به‌راستی، حل و رفع می‌کند. هرچه بر شمار مسائل و مشکلاتی که دین آنها را عملاً

(و نه ادعاء) حل و رفع می‌کند افزوده شود رسوخ آن در باورها، احساسات و عواطف، و خواسته‌ها و اراده‌های انسان‌ها افزایش می‌یابد، و این یعنی افزایش حضور فرهنگی دین. اگر آنچه الاهی‌دانان و عالمان دین در مدارس علوم دینی تعلیم و تعلّم می‌کنند، وقتی در صحنه زندگی عملی و واقعی انسان‌ها حضور می‌یابند، هیچ مسئله واقعی‌ای را نگشاید و هیچ مشکل واقعی‌ای را نزداید، یعنی اگر آنچه اینان آموزانده و آموخته‌اند به کار حل مسئله و رفع مشکل نیاید و آنچه را به کار حل مسئله و رفع مشکل می‌آید نیاموزانده و نیاموخته باشند، در این حال، دین از حضور فرهنگی خود محروم شده است؛ و عدم حضور فرهنگی دین یعنی عدم حضور دین؛ چرا که اهمیت و هویت دین اهمیت و هویتی فرهنگی است، بدین معنا که موطن اصلی دین درون آدمیان است و دین، چون در این موطن رسوخ و قرار یافت، سایر جنبه‌های حیات آدمی، یعنی زندگی بیرونی او را ارتزاق و تغذیه می‌کند و قوت و قوّت می‌رساند.

به دیگر سخن، هیچ دینی نیست که، در آن واحد، هم نقشه، هم کتاب قانون، و هم نسخه نباشد. درست است که ادیان گونه‌گون، به لحاظ تأکیدشان بر یک یا دو چیز از این سه چیز، با هم متفاوتند؛ اما همه‌شان، کمابیش و با اختلاف مراتب، از این هر سه‌شان برخوردارند. دین نقشه^۱ است، بدین معنا که جغرافیای کلی و اجمالی هستی و جهان را پیش‌اروی آدمیان می‌گذارد و آنان را از وضع و حال دنیا، آنچه پیش از دنیا است، آنچه پس از دنیا است، طبیعت، و ماورای طبیعت آگاه می‌کند. دین کتاب قانون^۲ نیز هست، یعنی وظائف و تکالیف آدمیان را در ارتباطاتی که با خدا، خودشان، دیگر آدمیان، و عالم طبیعت دارند معین و مقرر می‌دارد. و سرانجام، دین نسخه^۳ هم است، یعنی برای شفاء و علاج دردها و رنج‌های آدمیان توصیه‌هایی دارد و راه‌هایی نشان می‌دهد. حال اگر همین انسان‌هایی که هم نقشه‌ای به دستشان داده‌اند و هم کتاب قانونی و هم نسخه‌ای، هرچه نظر و دقت و کندوکاو می‌کنند ببینند که نقشه‌شان راه‌هایی را که می‌جویند بدانان نشان نمی‌دهد (و لو راه‌های دیگری را که نمی‌جویند نشان بدهد) و/یا کتاب قانون‌شان قوانین و مقرراتی را که زندگی اجتماعی‌شان را بسامان می‌کند و آرمان‌های زندگی اجتماعی را محقق می‌سازد تعیین نمی‌کند (هرچند قوانین و مقررات دیگری را که به زندگی و

آرمان‌های اجتماعی و واقعی‌شان ربط و نسبتی ندارد مقرر بدارد) و یا نسخه‌شان دردها و رنج‌های بالفعل آنان را شفا نمی‌دهد و علاج نمی‌کند (اگرچه دردها و رنج‌هایی را که در دردها و رنج‌های آنان نیست شفاء دهد و علاج کند)، در چنین وضع و حالی، دین، فارغ از حقیقت و بطلان و صدق و کذبش، ارتباطش^۱ را با حیات جمعی و فردی انسان‌ها از دست داده است. از دین انتظار می‌رود که، افزون بر حقیقت و صدق، از ارتباط با زندگی واقعی و بالفعل جمعی و فردی انسان‌ها خالی و عاری نباشد. بی‌ارتباطی^۲ دین با زندگی واقعی به این معناست که آموزه‌ها و فرموده‌های دین بلاموضوع شده باشند، و در این صورت، آن آموزه‌ها و فرموده‌ها، حتی اگر حق و صادق باشند، در زندگی واقعی سربان و جریان نمی‌یابند، و این تعبیر دیگری است از این‌که دین حضور فرهنگی، یعنی یگانه‌حضور که در شأن ماهیت و هویت دین است، ندارد، هرچند میلیاردها انسان اسماً منتسب به آن دین و پیرو آن به حساب آیند.

پس، اعتراض دوم اعتراض به ذی‌ربط نبودن و بی‌ربط بودن دین به مسائل و مشکلات واقعی و بالفعل زندگی فردی و جمعی انسان‌هاست. این ذی‌ربط بودن/نبودن با صدق و حقیقت داشتن/نداشتن، به اصطلاح منطقیان قدیم، عموم و خصوص من وجه دارند، یعنی امکان دارد که: الف) دینی هم برحق باشد و هم ذی‌ربط، ب) دینی برحق باشد ولی ذی‌ربط نباشد، ج) دینی برحق نباشد ولی ذی‌ربط باشد، و د) دینی نه برحق باشد و نه ذی‌ربط. در واقع، اعتراض دوم نهضت پروتستان‌تیزم این بود که مسیحیت، که روزگاری مصداق دین (الف) بود، اکنون مصداق دین (ب) (و اگر اعتراض اول را نیز ضمیمه کنیم، تقریباً مصداق دین (د)) شده است و باید کاری کرد که وضع گذشته خود را بازیابد.

و اما اعتراض سوم نهضت پروتستان‌تیزم به طرز عمل و شیوه زندگی روحانیان کاتولیک مربوط می‌شد که، از سویی، و در مقام ادعاء، خود را جانشین و سخنگوی عیسی مسیح (ع) و واسطه میان خلق و خالق می‌دانستند و، از سوی دیگر، و در مقام عمل، به اصناف بداندیشی و کج‌رفتاری‌ها و نادرستی‌ها گرفتار و آلوده بودند. جان کلام پروتستان‌ها این بود که روحانیان کاتولیک دقیقاً شبیه همان کاتبان و فریسیان ریاکار یهودی‌ای شده‌اند که عیسی مسیح (ع) در سه انجیل همنوا، یعنی انجیل‌های متی، مرقس، و لوقا، آنان را مشمول شدیدترین نقدها و عنیف‌ترین حملات خود قرار داده بود

و دربارهٔ آنان گفته بود: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسوی نشستند. پس آنچه به شما گویند نگاه دارید و به جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان نکنید، زیرا می‌گویند و نمی‌کنند زیرا بارهای گران و دشوار را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند که آنها را به یک انگشت حرکت دهند. و همهٔ کارهای خود را می‌کنند تا مردم ایشان را ببینند. حمایل‌های خود را عریض و دامن‌های قبای خود را پهن می‌سازند، و بالا نشستند در ضیافت‌ها و کرسی‌های صدر در کنایس را دوست می‌دارند، و تعظیم در کوچه‌ها را و این‌که مردم ایشان را آقا آقا بخوانند... و [حال آن‌که] هر که از شما بزرگ‌تر باشد خادد شما بُود. و هر که خود را بلند کند پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرافراز گردد.» (انجیل متی، باب بیست و سوم، آیات ۱۲-۲) و خطاب به خود آنان عتاب کرده بود که: «وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار، که دَرِ ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید، زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شوید. وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید. - وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که بزّ و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را، دو مرتبه پست‌تر از خود، پسر جهنم می‌سازید! وای بر شما ای راهنمایان کور... ای نادانان و نابینایان... ای جهّال و کوران... وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار، که نعناع و شوید و زیره را عُشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان، را ترک کرده‌اید!... ای راهنمایان کور، که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید!... وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار، که چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون نیکو می‌نماید لیکن درون آنها از استخوان‌های مردگان و سایر نجاسات پر است! همچنین، شما نیز ظاهراً به مردم عادل می‌نمایید، لیکن باطناً از ریاکاری و شرارت مملو هستید. وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار، که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و مدفن‌های صادقان را زینت می‌دهید... ای ماران و افعی‌زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟» (انجیل متی، باب بیست و سوم، آیات ۳۳-۱۳) (نیز رجوع شود به: انجیل مرقس، باب دوازدهم، آیات ۴۰-۳۸ و انجیل لوقا، باب بیستم، آیات ۴۷-۴۵).

نقاط ضعف اخلاقی روحانیان یهود، که عیسی مسیح(ع) را تا بدان پایه و مایه می‌آزرد و به خشم می‌آورد و به جوش و خروش و خطاب و عتاب می‌انگیخت، در برابر

نقاط ضعف اخلاقی روحانیان آیین کاتولیک رومی، که در طی یک هزاره و نیم نشر بسط یافته بود و برای هر مسیحی آگاه و نیکخواهی به وضوح و ثبوت پیوسته بود، چیزی نبود. در ظرف یک هزاره و نیم، روحانیان کاتولیک، مسیحیان را گرفتار جنگی ناعادلانه آکنده از خشم و خون و ویرانی و تجاوز، و بیهوده و پوچ با مسلمانان کرده بودند، آن‌ها به نام هواداری عیسی مسیح که گفته بود: «خوشا به حال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد... خوشا به حال رحم‌کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد... خوشا به حال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد... خوشحال باشی چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و به خاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. خوش باشید و شادی عظیم نمایید.» (انجیل متی، باب پنجم، آیات ۱۲-۵)؛ وار و قبح‌ترین و خیانت‌آمیزترین زدویندها با شاهان و امپراتوران و امیران و امیرزادگان اروپا شده بودند؛ بیشترین املاک و مستغلات را، به بهانه‌های واهی، مصادره و غصب تملک کرده بودند؛ با دسیسه‌چینی‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها و مکر و خدعه‌ها سرتاسر اروپا دستخوش جنگ و ناامنی کرده بودند؛ ده‌ها هزار متفکر، الاهیدان، فیلسوف، عالم عارف، هنرمند، ادیب، و نویسنده را به بهانه ارتداد و بدعت‌انگیزی و فساد عقیده و، واقع، به جرم حق‌گویی و آزاداندیشی و پاسداری از آرمان‌های اخلاقی، به بدترین شیوه شکنجه کرده و کشته بودند؛ به انواع مفساد اخلاقی، اعم از سیاسی، اقتصادی، تربیتی جنسی آلوده شده بودند؛ به فرایند استعمار و استثمار کشورها و سرزمین‌های اقصی نقاط جهان کمک و یاری رسانده بودند و این فرایند نامیمون را به یمن فتاواهای اصطلاحی شرعی و الهی خود مشروعیت و میمنت بخشیده بودند؛ همچون بختکی بر تن و جان روان و مادیت و معنویت انسان‌ها فرو افتاده بودند و بر نکبت و ادبار زندگی‌های پر درد رنج مردم افزوده بودند و، با این همه، از عالم و آدم طلب‌کار بودند و فریادهای آکنده از خشم و کینه و نفرت و برخاسته از بدخواهی و نادانی و خودشیفتگی خود را آواز لطیف، دلنشین، و مهرآمیز خدای ودود، رحیم و رؤف فرامی نمودند.

Faint, illegible text covering the majority of the page, possibly bleed-through from the reverse side.